

سياست خارجي آمريڪا و انقلاب ايران

-
- سرشناسه: امری، کریستین، ۱۹۸۲ - م.
عنوان و نام پدیدآور: سیاست خارجی آمریکا و انقلاب ایران: تعامل و تقابل استراتژیک در دوره پهلوی و پس از انقلاب/کریستین امری؛ ترجمه محمدشمس‌الدین عبداللہی نژاد.
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری: ۳۷۵ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۷۸-۳۸۸-۲
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: US foreign policy and the Iranian Revolution: the cold war dynamics of engagement and strategic alliance, 2013.
یادداشت: کتابنامه.
یادداشت: نمایه.
عنوان دیگر: تعامل و تقابل استراتژیک در دوره پهلوی و پس از انقلاب.
موضوع: بحران گروگان‌گیری ایران، ۱۹۷۹-۱۹۸۱ م.
موضوع: Iran Hostage Crisis, 1979-1981
موضوع: ایالات متحده - روابط خارجی - ایران
موضوع: United States -- Foreign relations -- Iran
موضوع: ایران - روابط خارجی - ایالات متحده
موضوع: Iran -- Foreign relations -- United States
موضوع: ایران - تاریخ - انقلاب اسلامی، ۱۳۵۷
موضوع: Iran -- History -- Islamic Revolution, 1979
شناسه افزوده: عبداللہی نژاد، محمدشمس‌الدین، ۱۳۶۴ -، مترجم
رده‌بندی کنگره: E ۱۳۹۶ الف۹الف/۱۸۳/۸
رده‌بندی دیویی: ۳۲۷/۷۳۰۵۵۰۹۰۴۸
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۴۹۷۲۷۴۰
-

سیاست خارجی آمریکا و انقلاب ایران

تعامل و تقابل استراتژیک در
دوره پهلوی و پس از انقلاب

کریستین امری

ترجمه محمد شمس الدین عبداللہی نژاد



این کتاب ترجمه‌ای است از:

***US Foreign Policy and
the Iranian Revolution***
*The Cold War Dynamics
of Engagement and Strategic Alliance*

Christian Emery
Palgrave Mcmillan, 2013



انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات قنوس

کریستین امری

سیاست خارجی آمریکا و انقلاب ایران

تعامل و تقابل استراتژیک در دوره پهلوی و پس از انقلاب

ترجمه محمدشمس‌الدین عبداللهی نژاد

چاپ اول

۱۱۰۰ نسخه

۱۳۹۷

چاپ رسام

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۲ - ۳۸۸ - ۲۷۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ISBN: 978-600-278-388-2

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۳۵۰۰۰ تومان

فهرست

یادداشت مترجم	۹
مقدمه	۱۱
روایت‌های متعارض از موضع آمریکا در برابر انقلاب	۱۳
نوآوری کتاب	۱۸
گستره و ساختار کتاب	۲۶
ادبیات پژوهش	۳۰
سیاست ایالات متحده در ایران از سال ۱۹۴۵	۴۰

بخش اول: ریشه‌های سیاست تعامل

۱. فروپاشی سیاست ایالات متحده (۱۹۷۷-۱۹۷۹)	۵۷
برنامه فروش تسلیحات به ایران: ادامه سیاست پیشین	۶۳
حقوق بشر در ایران: ادامه سیاست پیشین	۶۸
افزایش ناراضی‌تی و کشمکش‌های بوروکراتیک	۷۲
۲. طبقه‌بندی انقلاب به مثابه یکی از بحران‌های جنگ سرد	۸۵
به سوی بحران جنگ سرد در ایران	۸۶
از دست دادن شاه	۹۳
ارزیابی آمریکا از دخالت شوروی در انقلاب ایران	۹۸
افت‌وخیزهای جنگ سرد و سیاست تعامل	۱۰۲

- ارزیابی آمریکا از جریان چپ در ایران ۱۰۴
- نگاهی تاریخی به فعالیت‌های کمونیستی در ایران ۱۰۷
- درک نادرست آمریکا از روابط شوروی و حزب توده ۱۱۲
- برآورد آمریکا از فعالیت چپ‌ها در جریان انقلاب ۱۱۶
- نتیجه‌گیری ۱۲۰
۳. کنش دوسویه نخبگان سیاسی ایران و آمریکا و کاستی‌های سیاست تعامل .. ۱۲۹
- پی‌ریزی سیاست تعامل: کنش دوسویه نخبگان سیاسی در پیش از انقلاب... ۱۳۲
- استفاده از خطر کمونیسم ۱۳۵
- ارزیابی ایالات متحده از اقتدار روحانیت در ایران ۱۴۳
- نگرانی ایالات متحده از چیرگی چپ‌ها ۱۴۶
- پروپاگانداي شوروی در ایران ۱۵۱
- خلاصه: چرا تعامل؟ ۱۵۳

بخش دوم: افت‌وخیزهای سیاست تعامل

۴. سیاست تعامل در عمل ۱۶۳
- وزارت خارجه همه‌کاره می‌شود ۱۶۵
- نشانه‌های ضدونقیض و آغاز به‌اشتراک‌گذاری اطلاعات ۱۷۰
- قطعه‌نامه جاویتس ۱۷۸
- دست‌به‌دامان [امام] خمینی ۱۸۲
- مقایسه روابط ایران-آمریکا و ایران-شوروی ۱۸۸
- ازسرگیری فروش تسلیحات: آخرین محک ۱۹۵
۵. سیا و سیاست تعامل ۲۰۷
- تماس با [آیت‌الله] شریعتمداری ۲۰۸
- دیپلماسی همکاری اطلاعاتی: جورج کیو وارد معرکه می‌شود ۲۱۲
- هشدار ایالات متحده درباره تهاجم عراق ۲۱۸

بخش سوم: سیاست تعامل در تنگنا

۶. بازنگری در سیاست ایالات متحده پس از بحران گروگان‌گیری ۲۲۷
- پذیرفتن شاه در آمریکا ۲۳۱

- دست دادن در الجزایر ۲۳۵
- «به چیزی فراتر از بلوای کنونی بیندیشیم» ۲۳۸
- دیدگاه‌های متفاوت در دولت کارتر درباره بحران گروگان‌گیری ۲۴۰
- آشفته‌گی بوروکراتیک ۲۴۲
- رمزگشایی از دخالت شوروی و چپ‌ها در بحران گروگان‌گیری ۲۴۳
- احتمال کمک شوروی به ایران در صورت دخالت نظامی آمریکا ۲۵۱
- تحریم نفتی و مسدود کردن دارایی‌ها ۲۵۵
۷. افغانستان از نگاه ایران ۲۶۵
- رویکرد تهدید مشترک ۲۶۷
- ارزیابی تهدید نظامی شوروی در قبال ایران ۲۷۵
- تحریم‌ها بعد از حمله شوروی به افغانستان: جنگ سرد، روابط
فراآتلانتیک و افت‌وخیزهای سیاسی ۲۸۱
- ارزیابی ایالات متحده از حمایت ایران از افغان‌ها ۲۸۸
- جمع‌بندی ۲۹۱
۸. سیاست ایالات متحده و جنگ ایران و عراق (۱۹۸۰-۱۹۸۱) ۲۹۹
- کالبدشکافی نظریه «چراغ سبز» ۳۰۰
- تحلیل روابط ایران و عراق و «مسئله کردها» ۳۰۲
- روابط آمریکا و عراق و تنش‌های ایران و عراق ۳۰۹
- هشدار درباره حمله عراق ۳۱۱
- روابط ایالات متحده با ناراضیان ایرانی ۳۱۳
- واکنش آمریکا به حمله عراق ۳۱۵
- تغییر استراتژی ایالات متحده ۳۱۹
- سیاست ایالات متحده و خطر شوروی ۳۲۱
- جمع‌بندی ۳۲۴
- نتیجه‌گیری ۳۳۱
- ارزیابی خطر شوروی در ایران ۳۳۱
- واپسین روزهای ریاست‌جمهوری کارتر ۳۳۴
- میراث روابط ایران و آمریکا در سال‌های ۱۹۷۹-۱۹۸۱ ۳۳۶

۳۴۹	منابع.....
۳۶۷	نمایه.....

یادداشت مترجم

آنچه در دست دارید، یکی از معدود آثار محققانه درباره خط‌مشی دولت کارتر در قبال انقلاب اسلامی ایران است. کریستین امری ضمن مطالعات گسترده و مصاحبه‌های متعدد، با زیرو رو کردن صدها سند دست اول، یادداشت‌ها و گزارش‌های اعضای بلندپایهٔ سیا، وزارت خارجه و شورای امنیت ملی آمریکا تلاش کرده است تا چند گزارهٔ اساسی را بسنجد؛ آیا دولت کارتر انقلاب اسلامی و نظام برآمده از آن را پذیرفته بود؟ مجموعهٔ دستگاه‌ها و نهادهای آمریکایی که به نحوی با مسائل ایران درگیر بوده‌اند، چه درکی از ایران، انقلاب اسلامی و انقلابیون نخستین داشتند؟ همکاری‌های اطلاعاتی و امنیتی آمریکا با دولت موقت چه معنا و هدفی داشت؟ جنگ سرد چه تأثیری در برداشت‌ها و تصمیمات مقامات آمریکایی داشت؟

نویسنده معتقد است آمریکا انقلاب ایران را به منزلهٔ واقعه‌ای موجود و پیچیده پذیرفته بود، اما کارتر و مشاورانش برداشتی پراکنده و سطحی از آن داشتند. امری علت این کاستی را برمی‌شمرد. اول آن‌که کاخ سفید از ارتباط مستقیم با مخالفان رژیم پهلوی خودداری می‌کرد؛ چون نگران بود که شاه از این ارتباط آگاه شود و واکنش تندی نشان دهد. چنین شد که دولت آمریکا در آن برههٔ حساس تصویر شفافی از انبوه مخالفان حکومت نداشت. دوم و شاید مهم‌تر آن‌که همزمان با رویدادهای انقلابی ایران، شش‌دانگ حواس کارتر،

وزارت خارجه و شورای امنیت ملی آمریکا معطوف به دو پرونده بسیار حیاتی بود: فرایند صلح کمپ دیوید و مذاکرات پردامنهٔ سالت ۲. وانگهی، سایهٔ سنگین جنگ سرد بر سیاست خارجی آمریکا مجالی به تصمیم‌گیران این کشور نمی‌داد تا رویداد تازه‌ای چون انقلاب اسلامی را از منظری دیگر بکاوند و بشناسند. از این رو سرتاسر انقلاب و رویدادهای پیش و پس از پیروزی آن در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، پیوسته برای سیاست‌گذاران آمریکایی تازگی داشت. همین غافلگیری و از دست دادن سررشتهٔ امور به تصمیم‌گیری‌های نادرست و مخربی انجامید که در کتاب به تفصیل بررسی شده‌اند. نویسنده معتقد است کشمکش‌های بوروکراتیک در دولت آمریکا، در کنار غلبهٔ فضای جنگ سرد و محدودیت‌های بین‌المللی نیز به شدت بر تصمیمات واشینگتن و شخص کارتر مؤثر بوده‌اند. با توجه به تلاش امری برای ریشه‌یابی جدال تهران-واشینگتن در دوران پس از انقلاب، اثر حاضر می‌تواند گام مهمی در جهت واکاوی «آمریکاستیزی» انقلابیون نخستین به شمار رود.

دو نکتهٔ گفتنی باقی مانده است؛ اول آن‌که نویسنده از اصطلاحات و اشخاص متعددی نام برده و بعضاً داده‌ها و داوری‌های بحث‌انگیزی را مطرح کرده است؛ از این رو، گریزی از درج پانویس نبود. دوم آن‌که در این اثر انبوهی از آرا و اظهارات غیررسمی از قول کارگزاران روزهای نخست انقلاب وجود دارد؛ موکول کردن چاپ و نشر کتاب به کشف راستی و ناراستی همهٔ این موارد چندان میسر نمی‌نمود. خوانندهٔ آگاه با توجه به این نکته کتاب را خواهد خواند.

م.ش.ع

مشهد

زمستان ۱۳۹۵

مقدمه

کمی پس از درگرفتن کولاجی شدید در واشینگتن، روابط آمریکا و ایران پس‌انقلابی آغاز شد. در ۱۱ فوریه ۱۹۷۹ (۲۲ بهمن ۱۳۵۷)^۱ اعضای دولت کارتر که در سرمای سخت و خیابان‌های برف‌گرفته تلاش می‌کردند خودشان را به محل کارشان برسانند، مبهوت اخبار صبحگاهی شدند: ژنرال‌های ارشد ایران شاپور بختیار آخرین نخست‌وزیر شاه را رها کرده و به نیروهایشان فرمان عقب‌نشینی به پادگان‌ها را داده بودند تا از خونریزی بیشتر جلوگیری کنند. آخرین مقاومت ناامیدانه را شماری از نیروهای برگزیده گارد سلطنتی شاه صورت دادند؛ اما بیشترشان یا به انقلابیون پیوستند یا ناپدید شدند. بختیار تسلیم این موقعیت گریزناپذیر شد و استعفایش را تقدیم بازرگان نمود،^۲ که آیت‌الله خمینی رهبر بی‌چون‌وچرای انقلاب او را به سمت نخستین

۱. تاریخ‌های خورشیدی از مترجم است. — م.

۲. در این باره روایت‌های بحث‌برانگیزی وجود دارد؛ با این حال عباس امیرانتظام می‌گوید: «من از سوی مرحوم مهندس بازرگان برای گفتگو با مرحوم دکتر بختیار جهت قانع کردن ایشان به استعفا و همکاری برای یافتن راه‌حل‌هایی به منظور جلوگیری از تخریب‌ها و خونریزی‌هایی که در آن روزها صورت می‌گرفت، مأمور شدم که به ملاقات مرحوم دکتر بختیار بروم ... ما بیست جلسه دوساعته با هم داشتیم ... [در جلسه ۲۲ بهمن ماه در منزل مهندس کاظم جفرودی] فردی از طرف آقای دکتر بختیار نامه مورد نظر را آورد و آقای مهندس جفرودی آن را شخصاً به آقای بازرگان تحویل دادند ... متن استعفانامه مورد اصلاح کوچکی قرار گرفت و سپس مقرر گردید آقای مهندس جفرودی آن را به دست آقای بختیار برساند. این امر نیز صورت گرفت و آقای دکتر بختیار متن نهایی شده را با خط خود نوشته و نهایتاً از طریق آقای جفرودی برای آقای مهندس بازرگان ارسال نمودند» (وبسایت شخصی عباس امیرانتظام). — م.

نخست‌وزیر جمهوری اسلامی ایران منصوب کرده بود.^(۱) بازرگان طی نطقی رادیو و تلویزیونی همگان را به آرامش دعوت کرد و پشتیبانی ارتش از «اراده ملت» را ستود.^(۲) تاریخ ساخته شده بود؛ انقلابی به رهبری روحانی هفتاد و شش‌ساله‌ای، با تمسک به تفسیری نسبتاً مبهم از اسلام سیاسی شیعی بر یکی از قدرتمندترین و وفادارترین متحدان واشینگتن در خاورمیانه پیروز شده بود. این انقلاب سیاست خارجی ایالات متحده را با یکی از دشوارترین چالش‌های دوران جنگ سرد مواجه ساخت. واشینگتن با یک ضربه سنگر اصلی‌اش در برابر توسعه‌طلبی شوروی در صفحات شمالی و نیز بزرگ‌ترین مشتری تسلیحات پیشرفته و نیز تجهیزات جاسوسی ضروری برای رصد آزمایش‌های موشکی شوروی در آسیای مرکزی را از دست داد.

وقتی بالاخره راهی از میان برف‌ها باز شد، سیاست‌گذاران ارشد ایالات متحده در اتاق وضعیت^۱ کاخ سفید گرد آمدند تا ابعاد فاجعه را بررسی کنند. با توجه به این‌که مخالفان سیاسی کارتر در آن زمان شکست دولت او را در پشتیبانی از شاه سرزنش می‌کردند، همگی توافق داشتند که ایران آن‌قدر مهم است که نمی‌شود نادیده‌اش گرفت و آمریکا باید با هر رژیمی که در این کشور بر سر کار می‌آید، به نوعی رابطه برقرار کند.^(۳) اندکی بعد، کارتر به خبرنگاران اعلام کرد دولت او انقلاب ایران را پذیرفته، به‌تازگی با هیئت حاکمه جدید ایران وارد رایزنی فشرده شده و به شکل گرفتن «همکاری بسیار سازنده و مسالمت‌آمیز» امیدوار است.^(۴)

در پس این تعارفات دیپلماتیک واقعیت ناراحت‌کننده‌ای به چشم می‌خورد: هیچ طرح و برنامه‌ای برای ایران پس از شاه وجود نداشت. طی ۲۵ سال، آمریکا ایران را متحد و دولتی کم‌ویش دنباله‌رو تلقی می‌کرد. همان‌طور که جان لیمبرت دیپلمات سابق ایالات متحده گفته است: «هرچند مقامات واشینگتن نگران سرکوب، فساد، ناکارآمدی اقتصادی و بی‌رحمی شاه بودند، اما همچنان او را در خاورمیانه مهره اصلی اقدامات آمریکا علیه شوروی می‌دانستند.»^(۵) با این‌که برخی از تحلیلگران نه‌چندان مطرح بارها درباره

۱. Situation Room، معروف به اتاق کنفرانس جان اف. کندی. —م.

بحران قریب‌الوقوع در ایران هشدار داده بودند، اما مشاوران ارشد کارتر در حوزه سیاست خارجی، که همه حواسشان معطوف به ابتکاراتی در سیاست خارجی آمریکا بود که به گمانشان اهمیت بیشتری داشت، در برابر هر گونه بازنگری در سیاست ایالات متحده در قبال ایران مقاومت می‌کردند. اما اکنون دیگر ناگزیر بودند خود را با واقعیت کاملاً جدید در ایران تطبیق دهند.

هدف اصلی این کتاب بررسی ماهیت و میراث همین تطبیق است. این کتاب نخست این موضوع را بررسی می‌کند که چگونه برای تعامل با رژیم جدید نقشه‌ای طراحی و به اجرا گذاشته شد. سپس بررسی می‌کند که چگونه اهداف سیاسی ایالات متحده در سایه سه بحران بزرگ و مرتبط تغییر کردند: بحران گروگان‌گیری، دخالت شوروی در افغانستان و آغاز جنگ ایران و عراق. کتاب حاضر، با بازبینی اسناد دولت کارتر در دوران ایران پس از انقلاب، چشم‌انداز تازه‌ای از ریشه‌های یکی از تلخ‌ترین و طولانی‌ترین منازعات روابط بین‌الملل فراهم می‌آورد.

روایت‌های متعارض از موضع آمریکا در برابر انقلاب

وقتی کارتر در ۱۱ فوریه اعلام کرد انقلاب ایران را پذیرفته است، نمی‌دانست روابط ایران و آمریکا نه تنها میراث ریاست جمهوری اش را دگرگون می‌سازد، بلکه هر رئیس‌جمهور دیگری را پس از او به چالش خواهد کشید. پس از نزدیک به ۳۵ سال، رویارویی ایالات متحده و ایران آن قدر ایدئولوژیک شده و خصومت داخلی بر سر آن چنان بالا گرفته که اهمیت تلاش ایالات متحده برای سازش با جمهوری نوپای اسلامی به آسانی نادیده انگاشته شده است. این دیدگاه در درون حلقه‌های قدرت جمهوری اسلامی بسیار مهجورتر است. تقریباً تمامی مقامات بلندمرتبه ایران اظهار داشته‌اند که سیاست‌گذاران ایالات متحده هرگز انقلاب را نپذیرفتند و بلافاصله بنای بی‌ثبات‌سازی حکومت انقلابی را گذاشتند.^(۶) اظهارات آیت‌الله علی خامنه‌ای رهبر ایران برای روابط کنونی دو کشور از اهمیت بیشتری برخوردار است، او نیز معتقد است توطئه آمریکا برای سرنگونی جمهوری اسلامی بلافاصله پس از پیروزی انقلاب آغاز شد.^(۷) برای مثال در سال ۲۰۰۸ بلندپایه‌ترین رهبر

سیاسی و معنوی ایران تصریح کرد که «هیچ روزی نبوده است که آمریکا نسبت به ملت ایران نیت خیری داشته باشد».^(۸)

گفتنی است تحلیلی که در این پژوهش ارائه می‌شود روایت متفاوتی با روایت [آیت‌الله] خامنه‌ای از انگیزه‌های آمریکا درباره ایران به دست می‌دهد. این کتاب نشان می‌دهد که در ابتدا هیچ توطئه‌ای برای سرنگون ساختن انقلاب در کار نبود. بلکه برعکس، دولت کارتر پیوسته و با حسن نیت تلاش می‌کرد روابط آمریکا را با رژیم جدید بازسازی کند؛ اما تلاشش کافی نبود. این کتاب به عواملی خواهد پرداخت که اقدامات واشینگتن را در زمینه این که نشان دهد انقلاب ایران را پذیرفته است تضعیف کردند. وقتی انقلابیون سفارت آمریکا را در تهران تسخیر کردند و ۵۳ آمریکایی را ۴۴۴ روز به گروگان گرفتند، آیت‌الله خمینی از پادرمیانی خودداری کرد و بدین ترتیب همه فرصت‌های بهبود روابط، دست‌کم در کوتاه‌مدت، بر باد رفت. این رویداد تعیین‌کننده در روابط امروز ایران-آمریکا که نه ماه پس از پیروزی انقلاب رخ داد، نه برنامه‌ریزی شده بود و نه هیچ مقام سیاسی رده‌بالایی در تهران در آن دخالت داشت. ضمن آن که گویا گروگان‌گیران هم برنامه بلندمدت مشخصی نداشتند. البته تصمیم [امام] خمینی برای طول دادن بحران کم‌وبیش حساب شده بود؛ او می‌خواست تعریف خودش از جمهوری اسلامی را تحقق بخشد. در عین حال هیچ‌کس نمی‌تواند قاطعانه اثبات کند که [امام] خمینی بجز تصویری غبارآلود از پایان این بحران چیز دیگری هم در ذهن خود داشته است.

هرچند شواهد اندکی از وجود طرحی به‌دقت برنامه‌ریزی شده در اختیار داریم، در نگاه اول توجیهات قانع‌کننده‌ای برای حمله به سفارت وجود داشت. غالباً گفته شده این اقدام پاسخی به اجازه دادن به شاه برای ورود به آمریکا به منظور انجام امور درمانی بوده است. در واقع بارها اشاره شده که اعضای سفارت پیش‌بینی کرده بودند اگر کارتر به شاه اجازه ورود بدهد، به آن‌ها حمله خواهد شد. در عین حال، این به اصطلاح اقدام تحریک‌آمیز در

۱. این سخنان رهبری از وب‌سایت رسمی ایشان بازیابی و درج شده است. م.

خلاً صورت نگرفته است. جوانان ایرانی‌ای که از دیوار بالا رفتند و تفنگداران کم‌شمار اعزام‌شده برای حفاظت از سفارت را تسلیم خود ساختند، صرفاً به دنبال عقده‌گشایی احساسی و انقلابی علیه نماد حضور آمریکا در ایران نبودند؛ «لانه جاسوسی» خواندن سفارت هم صرفاً لفاظی نمایشی نبود. آن‌ها به این نتیجه رسیده بودند که این حرکت اقدامی حیاتی برای تحکیم پایه‌های انقلاب است. دانشجویان سفارت آمریکا را واقعاً پایگاه توطئه‌های ضدانقلابی می‌دانستند.

گرچه بحران گروگان‌گیری به جایگاه بین‌المللی ایران لطمه جبران‌ناپذیری وارد آورد، اما این نسخه مورد تأیید حکومت از ماجراست و یکی از ارکان هویت انقلابی ایران به شمار می‌رود. [آیت‌الله] خامنه‌ای در جمع نمازگزاران روز جمعه در سال ۱۹۹۸ تصریح کرد: «از آغاز انقلاب اسلامی، آن‌ها سفارت را به مکانی برای دسیسه‌چینی تبدیل کردند و این اقدامات موجب شد دانشجویان به سفارت حمله و آن را تسخیر کنند»^(۹) با این‌که برخی از سیاستمداران بلندپایه ایران از این واقعه ابراز پشیمانی کرده‌اند — از جمله بسیاری از دانشجویان حمله‌کننده — اما در روایتی که حکومت در کتب درسی و آیین‌های بزرگداشت ارائه می‌کند، بر ماهیت اساساً دفاعی آن اقدام تأکید می‌شود.

این کتاب در پی اثبات این مدعاست که ادعای توطئه‌چینی آمریکا از روز نخست پیروزی انقلاب بی‌اساس است. واقعیت آن است که دیپلمات‌های آمریکایی دست رد به سینه گروه‌های تبعیدی ایرانی می‌زدند که خواهان کمک واشینگتن به بی‌ثبات ساختن دولت انقلابی بودند. اسناد موجود حاکی از آن است که مقامات آمریکایی به جای توطئه‌چینی برای سرنگونی دولت ایران، نگران آسیب‌پذیری‌اش بودند و بی‌ثبات ساختن آن را زمینه‌ساز ماجراجویی بیشتر شوروی در خلیج فارس می‌پنداشتند. دولت کارتر در روزهای پایانی‌اش به دولت منتخب ریگان توصیه کرد که از گروه‌های تبعیدی‌ای که مصرانه در حال توطئه‌چینی علیه جمهوری اسلامی هستند دوری کند. حتی پس از بحران گروگان‌گیری، دولت کارتر پیوسته از اقداماتی که آشتی دو کشور را در آینده به خطر می‌انداخت پرهیز می‌کرد؛ و به دولت بعدی هم توصیه کرد همین کار را بکند.

هدف کتاب این نیست که از بدبینی و خصومت ایران در مقابل حسن نیت آمریکا روایتی یک‌سویه ارائه دهد. دلایل بسیار محکمی وجود دارد که چرا رهبران جدید ایران به اقدامات ایالات متحده سوءظن داشتند. روی هم رفته آمریکا در تداوم رژیم اقتدارگرایی که انقلابیون برای سرنگونی‌اش از خون خود گذشتند نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا کرده بود. آمریکا در سال ۱۹۵۳ (۱۳۳۲) در کودتایی دست داشت که محمد مصدق نخست‌وزیر قانونی ایران را به زیر کشید. سرویس امنیتی شاه که سیا آموزش داده بود، بسیاری از سران جدید ایران را زندانی و شکنجه می‌کرد. با شتاب گرفتن اتحاد امنیتی ایران-آمریکا در دهه ۱۹۷۰، حضور فرهنگی آمریکا در شهرهای بزرگ ایران نیز اغلب با بی‌ملاحظگی بیشتر شد. این دلارهای نفتی آمریکا بود که کمک کرد مدرنیزاسیون غیرمردمی و بسیار پرهزینه شاه آغاز شود. با سقوط قیمت نفت در سال ۱۹۷۶، منابع مالی ایران به شدت کاهش یافت و در نتیجه، سنگین‌ترین فشار اقتصادی بر دوش طبقات فقیر و زیر متوسط قرار گرفت. درست است که کارتر اعلام کرد انقلاب را پذیرفته است، اما در مورد اعضای اصلی دولت او که طرفدار کودتای نظامی بودند سوءظن شدیدی وجود داشت. از این منظر، واشینگتن در بهترین حالت پیش از آن‌که اثبات کند انقلاب را پذیرفته است، راه زیادی باید می‌پیمود. در بدترین حالت نیز دست آمریکا به خون ایرانیان آغشته بود و تا آن زمان هم نشان داده بود قاطعانه با انقلاب دشمنی دارد.

دیدگاه آمریکا در اصل به علت انسجام نداشتنش بسیار متفاوت بود. دلمشغولی و وسواس فکری ایران نسبت به آمریکا دوطرفه نبود. در نشست‌هایی با حضور مقامات ارشد دولت ایالات متحده چنین سؤال‌هایی به گوش می‌رسید: «آیت‌الله یعنی چه؟» تحلیلگران آمریکا از درک معنای پایبندی [امام] خمینی به نظریه‌های پیچیده فقه شیعه درمانده بودند. بررسی ابلاغیه‌های واشینگتن به سفارت آمریکا در تهران مملو از درخواست‌های پی‌درپی برای دریافت ابتدایی‌ترین اطلاعات است.^(۱۰) برخلاف انقلابیون ایران که تصویر شفافی از الگوی رفتاری آمریکا داشتند، آمریکایی‌ها هیچ نقطه‌اتکایی برای اطلاع از تحولات جدید ایران در اختیار نداشتند. بسیاری

از آمریکایی‌های معمولی نمی‌دانستند که بین شیعه و سنی تفاوت وجود دارد، یا این که بیشتر ایرانیان به زبان فارسی صحبت می‌کنند نه عربی. متأسفانه با وقوع بحران گروگان‌گیری در نوامبر ۱۹۷۹ م (آبان ۱۳۵۸)، اکثر آمریکایی‌ها نگاهی منفی و سفت‌وسخت به ایران پیدا کردند.

این غفلت در کاخ سفید نیز به چشم می‌خورد. وقتی کارتر به دیپلمات‌هایش دستور داد تلاش کنند روابط با ایران پس‌انقلابی را از نو بسازند، تقریباً هیچ راه‌وروشی در اختیار نداشت. زیگنیف برژینسکی، مشاور امنیت ملی، که دو ماه گذشته را صرف این کرده بود که کارتر را مجاب کند ارتش ایران را برای در هم کوبیدن انقلاب یاری دهد، دیگر علاقه‌ای به سیاست آمریکا در قبال ایران نشان نمی‌داد.^(۱۱) هنری پرشت، مسئول میز ایران در وزارت خارجه، معتقد است سایروس ونس نسبت به سیاست آمریکا در قبال ایران «مردد» بود.^(۱۲) سیاست خارجی کارتر بر سر این موضوع که در صورت تزلزل و فروپاشی اقتدار شاه چه باید بکند، تقریباً از هم پاشید. زخم‌های کشمکش‌های اداری هنوز تازه بود و هنری پرشت و گری سیک، دستیار ارشد کاخ سفید در امور ایران، به‌ندرت با یکدیگر گفتگو می‌کردند. اعتراض‌های احساسی سالیوان سفیر آمریکا در ایران به کارتر، که نپذیرفته بود شاه را رها کند، نه‌تنها به قیمت از دست دادن شغلش تمام شد، بلکه اعتماد رئیس‌جمهور را هم از او سلب کرد.

بخش مهمی از زمینه رویدادهای مورد بحث در این کتاب را همین گذشته پریچ و خم شکل می‌دهد. آمریکا بدون درک بار سنگینی که از این سوءپیشینه تاریخی بر دوش دارد وارد این مرحله از روابط با ایران شد. گری سیک بعدها نوشت که مسائلی مثل دست داشتن ایالات متحده در کودتای ۱۹۵۳ «به گل‌هایی خشک‌شده می‌ماند».^(۱۳) آمریکایی‌ها فکر می‌کردند کاملاً مشهود است که آن‌ها صادقانه به دنبال بازسازی روابط با ایران هستند و واقعاً با حسن‌نیت دارند مذاکره می‌کنند. این رویکرد «سال صفر»^۲ دو پیامد داشت. از یک سو دیپلمات‌های آمریکا را مأیوس کرد، چون می‌دیدند وقت

۱. کنایه از این که مسئله‌ای قدیمی است. — م.

۲. یکی از معانی «سال صفر» به شروع دوره جدید یک رژیم اشاره دارد. — م.

زیادی را صرف می‌کنند تا طرف ایرانی را مجاب کنند ایالات متحده انقلاب را پذیرفته است.^(۱۴) از دیگر سو، نبود هر گونه بینش عمیقی درباره رفتار سیاسی ایران شکاف اطلاعاتی ایجاد کرد؛ چیزی که سیاست‌گذاران آمریکا می‌توانستند کاستی‌های خود را گردن آن بیندازند. این امر ما را به هدف اصلی این کتاب رهنمون می‌سازد: ایجاد درک بهتری از ریشه‌های سیاست «جدید» ایالات متحده در ایران.

نوآوری کتاب

چرا دولت کارتر تلاش کرد با جنبش انقلابی‌ای وارد تعامل شود که به‌تازگی متحد وفادار و قدرتمند ایالات متحده را سرنگون ساخته بود؟ تصمیم قابل درکی نبود. مایکل هانت در اثر مشهور خود درباره ایدئولوژی و سیاست خارجی ایالات متحده بر این نکته تأکید می‌ورزد که در طول تاریخ مقامات آمریکا همواره در قبال انقلاب در دیگر کشورها دچار تردید شده‌اند. این واژه ابتدا با انقلاب‌های فرانسه و هائیتی^۱ رخ نمود و در نیمه دوم قرن نوزدهم با ترس از ویروس انقلاب شدت گرفت؛ زمانی که ایالات متحده به توانمندی نظامی و اقتصادی برای اثرگذاری بر انقلاب در دیگر کشورها دست یافت، این پدیده اهمیت سیاسی تعیین‌کننده‌ای پیدا کرد.^(۱۵) بسیاری از اقدامات رژیم جدید ایران در تضاد با منافع ایالات متحده بود: از حمایت از سازمان آزادی‌بخش فلسطین گرفته تا مخالفت با پیمان‌های کمپ‌دیوید، خصومت با متحدان هوادار آمریکا در خلیج [فارس] و مماشات با چپ‌ها در روزهای نخست انقلاب. از این رو انتظار می‌رفت یا قابل درک بود که آمریکا سیاست مهار ایران یا تقابل تمام‌عیار با آن را در پیش بگیرد، یا این‌که می‌توانست از همه‌چیز دست بشوید و برای بازسازی روابط خود با این کشور هیچ اقدامی نکند. پس چرا ایالات متحده معتقد بود که می‌ارزد با رژیم جدید ایران وارد تعامل شود و چه شد که روی موفقیت این رویکرد حساب باز کرد؟ بخش نخست کتاب به این پرسش که به‌کلی نادیده گرفته شده است پاسخ می‌دهد.

۱. منظور نویسنده انقلاب ضدبرده‌داری در هائیتی است که از سال ۱۷۹۱ آغاز شد و در سال ۱۸۰۴ به پیروزی رسید. — م.

واشینگتن به زعم خودش انقلاب را پذیرفته و رویکردی به شدت عمل‌گرایانه و واقع‌بینانه در پیش گرفته بود تا منافع خود را در منطقه احیا کند، اما نیت نیکو کافی نبود. این کتاب ادعا می‌کند که هرچند ذهنیت این کشور خیرخواهانه بود، اما بخشی از همین ذهنیتی که واشینگتن را به سوی سیاستی «جدید» رهنمون ساخت با واقعیت جدید در ایران تناسب نداشت. بی‌شک بازسازی جایگاه آمریکا در ایران کاری به‌غایت چالش‌برانگیز به شمار می‌رفت. وضعیت ایران در سال‌های ۱۹۷۹ و ۱۹۸۰ مبهم و آشوب‌زده بود؛ این‌که انتظار برود ایالات متحده همه افت‌وخیزهای درون انقلاب ایران را درک کند، قطعاً واقع‌بینانه نبود. تجربه تاریخی ایران از آمریکا بر ذهن خواص و عموم مردم ایران سنگینی می‌کرد و سوءظن و سواس‌گونه درباره قصد و غرض آمریکا هرازگاهی قضاوت منطقی را دشوار می‌ساخت. سرانجام این‌که، تصمیم [امام] خمینی برای طول دادن بحران گروگان‌گیری تا ۴۴۴ روز هرگونه امکان آشتی را در کوتاه‌مدت از میان برد.^۱

به این دلایل، این پرسش که آیا ایالات متحده می‌توانست بهتر عمل کند یا نه، همچنان بی‌پاسخ می‌ماند. دیدگاه رایج این است: پس از آن‌که تندروها در ایران مهار سیاست خارجی این کشور را در اختیار گرفتند، گریزی از تقابل با ایران نبود. مطابق این نظر، دیگر کاری نمی‌شد کرد تا رابطه همکاری‌جویانه میان دو کشور تداوم یابد. این کتاب می‌پذیرد که مشکلات بزرگی پیش روی دیپلمات‌های آمریکا در ایران وجود داشت، اما این مفروض‌آهنین را که تقابل دو کشور اجتناب‌ناپذیر بود به چالش می‌کشد. در عین حال ممکن نیست بفهمیم که اگر مقامات ایالات متحده تصمیمات دیگری می‌گرفتند و واقعاً عملکرد بهتری می‌داشتند، آیا مسیر روابط ایران و آمریکا تغییر می‌یافت یا نه. این‌که آیا می‌شد روابط ایران-آمریکا ادامه یابد یا نه، واقعاً معلوم نیست؛ اما غیرممکن هم به نظر نمی‌رسد. نمی‌توان همه چیز را ناشی از تصمیمات واقعاً ضعیف دانست؛ مثل تماس نگرفتن با [امام] خمینی پیش از آن‌که به ایران برود، دست نکشیدن از شاه زمانی که معلوم شد

۱. با وجود تلاش نویسنده برای ارائه تصویری متعادل، در این‌جا طولانی شدن بحران را صرفاً حاصل رویکرد طرف ایرانی جلوه می‌دهد و از مسیری که ادعا کرده فاصله می‌گیرد. — م.

کارش تمام شده است، مأموریت هایزر، پناه دادن به شاه در ایالات متحده و اعزام برژینسکی به الجزایر برای دیدار با بازرگان. سیاست ایالات متحده بیشتر در سطح ادراکی دچار مشکل بود، چون فکر می‌کرد می‌شود دگرگونی سیاسی را «مدیریت کرد»: می‌توان مقامات جدید ایران را با برداشت آمریکا از منافع ملی کشورشان آشنا و همراه ساخت. در این دیدگاه باید بازنگری و در پیروی از قالب‌های موجود تأمل می‌شد. وانگهی، پیشنهادهای آمریکا باید همخوانی بیشتری با اوضاع زمان خود می‌داشت. شناخت نخستین معیار برای پیشبرد هر سیاست مطلوبی است، اما واشینگتن در شناخت ایران پسانقلابی شکست خورد، شکستی زیانبار.

دلایلی که مقامات ایالات متحده بر اساس آن‌ها به برقراری رابطه جدید با ایران امید بسته بودند بنیان فکری استواری نداشت. گرچه پیروزی [امام] خمینی حاکی از آن بود که جنگ سرد دیگر تنها منشأ آشوب در منطقه نیست،^(۱۶) آن‌ها انقلاب را بحرانی ناشی از جنگ سرد به شمار می‌آوردند. این تلقی مستلزم آن بود که آمریکا اقدام به شناسایی و کمک به برکشیده شدن نخبگان جدیدی بکند که قادر باشند جنبه‌های اصلی روابط دو کشور را حفظ کنند. در مسیر تلاش آمریکا برای درک واقعیت جدید در ایران، پارادایم شناخته‌شده جنگ سرد بر افت و خیزهای عمدتاً ناشناخته مذهبی، سیاسی و تاریخی انقلاب ایران سایه انداخت. سیاست آمریکا از این دیدگاه نشئت می‌گرفت که افت و خیز جنگ سرد، که زیربنای اتحاد ایران-آمریکا در گذشته بوده، کم‌وبیش تغییری نکرده است. اندکی پس از انقلاب، سالیوان خاطرنشان ساخت که توجه واشینگتن باید بر رژیم جدید در تهران متمرکز شود: «رابطه دو کشور از مخالفت با دست‌اندازی شوروی شروع شد، رابطه جدید را هم باید از همین نقطه آغاز کنیم.»^(۱۷) در اکتبر ۱۹۷۹ (آبان ۱۳۵۸) زیگنیف برژینسکی، مشاور امنیت ملی کارتر، در دیدار با اعضای بلندپایه دولت موقت در الجزایر به آن‌ها گفت: «ما دشمن مشترکی در شمال داریم. می‌توانیم در آینده با هم کار کنیم.»^(۱۸)

متأسفانه واشینگتن همچنان ایران را آوردگاه سرنوشت‌ساز رقابت ابرقدرت‌ها می‌دانست، این امر منجر به تقویت پارادایمی گردید که در آن

عناصر رادیکال‌تر باید از صحنهٔ سیاسی ایران پس از انقلاب به‌کلی حذف می‌شدند. این رویکرد ادعای واشینگتن را دربارهٔ پذیرفتن انقلاب متزلزل ساخت و نگرانی‌ها و درک سنتی این کشور از ژئوپلیتیک متمرکز بر دولتی در حال گذار بود که در محیط سیاسی پرتنشی قرار داشت. در مقیاسی گسترده‌تر، ایالات متحده «منافع دوجانبه» با ایران را در چارچوب حفظ وضعیت موجود تعریف کرد، امری که چندان به مذاق یک جنبش انقلابی خوش نمی‌آمد. تعصب برآمده از دل جنگ سرد همچنان به سیاست ایالات متحده آسیب می‌زد. در انقلاب ایران گروه‌های مختلف چپ‌گرا نقش ایفا نمودند و از مدارای اوایل انقلاب برای سازماندهی و گسترش نفوذ خود استفاده کردند. شاید تعجب‌آور نباشد که مقامات ایالات متحده بارها دربارهٔ احتمال «سیطرهٔ چپ‌ها» هشدار دادند تا [امام] خمینی مهار انقلاب را محکم‌تر بکشد.^(۱۹) در اغلب این گزارش‌ها از اصطلاح «چپ‌ها» به صورت یکسان برای توصیف همهٔ گروه‌های سکولار و مذهبی چپ‌گرا، حزب رسماً کمونیست ایران (توده) و دیگر کمونیست‌های واقعی و غیرواقعی استفاده می‌شد. مشکل مهم‌تر این بود که مقامات آمریکا، به‌ویژه آن‌ها که در واشینگتن بودند، از خطر جبههٔ متحد چپ‌گرایان — که می‌تواند دولت یا [امام] خمینی را به چالش بکشد — سخن می‌گفتند، اما موانع جدی در برابر یکپارچه کردن چپ‌ها را، چه با تشویق شوروی و چه بدون آن، نادیده می‌گرفتند. از میان مقامات ایالات متحده که در ایران بودند، یا در بین آن‌هایی که وضعیت ایران را به‌دقت از خارج رصد می‌کردند، شمار اندکی پیدا می‌شدند که فکر و ذکرشان تهدید داخلی یا خارجی کمونیسم باشد.

استراتژی جنگ سرد ایالات متحده حکم می‌کرد که نباید از کنار خلأ امنیتی در مناطقی که آوردگاه ابرقدرت‌ها هستند و اهمیت استراتژیک دارند، به‌آسانی عبور کرد؛ اگر آمریکا برای پر کردن این خلأ دست به اقدامی نمی‌زد، فضا برای شوروی باز می‌شد.^(۲۰) اما در واقع آمریکا تقریباً توانی برای ایجاد ثبات در ایران نداشت و تلاش‌هایش برای این کار زیانبار هم بود. شاید قابل درک می‌بود اگر ایالات متحده بی‌درنگ و بر اساس روش‌های سنتی دیپلماسی اتحادی استراتژیک علیه شوروی ترتیب می‌داد؛ اما باید خطرهای

جدی ناشی از تلقی عناصر رادیکال از این اقدام را نیز به جان می‌خرید. [امام] خمینی در مارس ۱۹۷۹ م تصریح کرد که رابطه آمریکا با شاه فقط برای این بوده است که آمریکا «از خودش و پایگاه‌هایش در برابر اتحاد شوروی محافظت کند». او این رابطه ظالمانه را خیانت بزرگی به کشور می‌دانست.^(۲۱) این سخنان و اظهارات مشابه به گوش سیاست‌گذاران ایالات متحده می‌رسید. خیلی تعجب‌آور نبود که پیروان آیت‌الله به هر پیشنهادی از سوی دولت بازرگان که به اتحادی استراتژیک با آمریکا می‌انجامید با نهایت بدبینی بنگرند. بسیاری از سیاست‌گذاران ایالات متحده امیدوار بودند واقعیت‌های ژئوپلیتیک تب‌وتاب ایدئولوژیک و انقلابی ایران را فروبندند و سران این کشور به «واقع‌گرایی» مد نظر آن‌ها رو بیاورند. مبنای این طرز تلقی این بود که وقتی معلوم بشود روحانیون از پس اداره کشور می‌برنمی‌آیند، اقبال سکولار و تحصیلکرده در غرب سر بر خواهند آورد. این رویکرد تلویحاً نگاه آمریکا به نیازهای ایران را شکل می‌داد و وقتی سران ایران مطابق انتظار آن‌ها رفتار نمی‌کردند، آمریکایی‌ها آن‌ها را «غیرمنطقی» خواندند.^(۲۲)

سیاست آمریکا ناشیانه و گهگاه بیش از حد پرتکاپو بود. مأموران سیا توصیه وزارت خارجه را سخت‌کوشانه پی می‌گرفتند که «نباید احساس کنیم که در یافتن رابط یا طرح دیدگاه‌های خود ناتوانیم.»^(۲۳) مقامات آمریکا به جای تلاش برای تقویت رهبران ائتلافی از لیبرال‌های سیاسی غرب‌گرا باید استراتژی هوشمندانه‌تری پیش می‌گرفتند، تا در صورت وقوع منازعه‌ای سخت و جدی بر سر قدرت در ایران صرفاً با یک گروه در پیوند نمی‌بودند و کمتر به چشم می‌آمدند. به شکل متناقضی، هرچند دیپلمات‌های ایالات متحده در ایران فعال بودند، پشتیبانی اندکی از مقامات ارشد در واشینگتن دریافت می‌کردند. وقتی چارلی نیس رئیس هیئت دیپلماتیک آمریکا از تهران به واشینگتن برگشت، هیچ‌کس در کاخ سفید از او گزارش نخواست. جانشین او یعنی بروس لینگن نیز تا زمانی که در ژانویه ۱۹۸۱ م با سایر گروگان‌ها آزاد شد، با کارتر گفتگو نکرده بود. بی‌اعتمادی میان وزارت خارجه و کارمندان برژینسکی در شورای امنیت ملی عدم انسجام در سیاست آمریکا را تشدید کرده بود. نتیجه این شد که مقامات حاضر در ایران که

توصیه‌های معقولی می‌کردند — مثل برقراری ارتباط با [امام] خمینی پیش از بازگشت او به ایران، اجازه ندادن به شاه برای ورود به آمریکا برای انجام دادن امور درمانی، و اعزام نکردن برژینسکی به الجزایر برای دیدار با بازرگان — اختیارات و دسترسی کافی به رئیس‌جمهور نداشتند.

به قول هنری پرشت، که یکی از حامیان اصلی تعامل به شمار می‌رفت، استراتژی ایالات متحده بر سر کار آوردن رژیم می‌هوادر آمریکا در ایران بود.^(۲۴) با این همه برخی از اقدامات پنهانی‌تر برای تحقق این هدف غیرهوشمندانه و زیانبار بود. تلاش برای برقراری روابط پنهانی با میانه‌روهای سرشناس، و همین‌طور روحانیون لیبرال همچون آیت‌الله شریعتمداری، سرانجام به سقوط آن‌ها منجر شد.^(۲۵) گزارش‌های اطلاعاتی که ایالات متحده در اختیار رهبران میانه‌رو ایران می‌گذاشت از میزان تمایل آمریکا برای بازسازی روابط حکایت می‌کند، اما این واقعیت که طرف ایرانی نمی‌توانست آن گزارش‌ها را به اطلاع اطرافیان [امام] خمینی برساند — از ترس این‌که مبدا تصور شود دستش با سیا توی یک کاسه است — از برداشت نادرست آمریکا از موازنه قوا در ایران خبر می‌دهد. این وضعیت مستلزم احتیاط، صبر و اقدامات اعتمادساز سنجیده بود. اما اقدامات نسنجیده ایالات متحده ابزار کارآمدی شد برای به حاشیه رانده شدن یا حتی در مظان اتهام واقع شدن کسانی که محتمل‌ترین افراد برای محدود ساختن سلطه رادیکال‌ترین نیروها در ایران بودند. در ایران به بدبینی در این کشور دامن زد و به شکلی غیرضروری عرصه را برای هواداران تعامل ایران-آمریکا تنگ کرد. همزمان و با توجه به اهمیت بازسازی روابط دو کشور می‌شد تلاش بیشتری را صرف استراتژی‌هایی کرد که نتایج ملموسی به بار آورند؛ مثل حل و فصل مسئله قطعات یدکی که ایران پیش از انقلاب پول آن‌ها را پرداخته و اکنون خواهان تحویل‌گرفتنشان بود. هرچند این کار با توجه به دگرگون شدن فرایند فروش تسلیحات طی بیش از سه دهه گذشته و شکایت چند شرکت آمریکایی از ایران به دلیل فسخ قراردادها مسئله‌ای به‌غایت پیچیده به شمار می‌رفت. گرچه برخی در ایران انتظارات واهی دارند و می‌گویند می‌شد این سازوکار بی‌درنگ اصلاح شود، اما منطقی است که بگوییم در حمایت از این موضوع باید منابع و فشار سیاسی بیشتری به کار گرفته می‌شد؛ آن هم موضوعی که مقامات سفارت آمریکا آن را

«آخرین محک» برای پذیرش انقلاب از سوی آمریکا می‌دانستند.^(۲۶) در دوران شاه صدها کارمند در فرایند تحویل خریدهای نظامی ایران مشغول بودند. پس از انقلاب شمار کارمندان آمریکایی این بخش به کمتر از ده نفر رسیده بود. در مقایسه با اظهارات پوچی که مقامات ایالات متحده درباره پذیرش واقعیات رژیم جدید بر زبان می‌راندند، این اقدام می‌توانست نمایش ملموسی از احترام آمریکا به استقلال ایران به شمار بیاید. برخلاف همکاری اطلاعاتی یا هر گونه پیشنهاد اتحاد ضدکمونیستی، این کار می‌توانست ایران را در برابر نگرانی‌های امنیتی که در چارچوب اولویت‌های استراتژیک آمریکا قرار نداشت تقویت کند. اعضای سفارت تلاش زیادی صرف این موضوع کردند، اما از سوی واشینگتن حمایت اندکی صورت گرفت.

هرچند جامعه اطلاعاتی آمریکا در پیش‌بینی انقلاب ناکام ماند، مشکل فقط فقدان اطلاعات موثق نبود. واقعیت آن است که بیشتر گزارش‌ها از داخل ایران دقیقی ستودنی داشتند، اما واشینگتن در مواقع حساس به توصیه‌هایی که می‌شد اعتنا نمی‌کرد. به همان اندازه، بوروکراسی ناکارآمدی هم که قرار بود این اطلاعات را به عنوان محتوای اصلی تحلیل پردازش کند در این ناکامی شریک بود. به دلیل همین خطاهای اطلاعاتی، سازمانی و تاکتیکی اشتباهات اجتناب‌پذیری صورت گرفت. حتی اگر بپذیریم سیاست‌گذاران وقت ایالات متحده با مشکلاتی روبه‌رو بودند، اما روی هم‌رفته سیاست تعامل به آن شکلی که پیش می‌رفت تقریباً به طور قطع محکوم به شکست بود. شاید برخی قبول نداشته باشند که آمریکا مقصر از دست رفتن همه فرصت‌هایی بوده که در سال ۱۹۷۹ یا ۱۹۸۰ م وجود داشته است، اما حتی این دیدگاه هم نباید مانع تحلیل سوءبرداشت یا ارزیابی نادرست مقامات آمریکایی شود. گزارش این کتاب از روزهای پس از گروگان‌گیری تا پایان زمامداری کارتر همدلی بیشتری با مقامات این کشور به خرج می‌دهد. گروگان‌ها در چارچوب زمان‌بندی مطابق با فرایند سیاست داخلی ایران نگاه داشته شده بودند؛ کارتر هم در واکنش به این بحران، که مشکلات داخلی عظیمی برایش ایجاد کرده بود، گزینه دیگری نداشت. به رنگ و بوی جنگ سردی بحران گروگان‌گیری هم اهمیتی داده نشد، به‌ویژه که این موضوع در چنبره

تنش‌های فرآتلانتیکی و دو جنگ منطقه‌ای تعیین‌کننده آن زمان^۱ گرفتار شده بود. به هنگام رویارویی شدید ایران و آمریکا ملاحظات جنگ سردی ایالات متحده باعث شد این کشور درباره ثبات ایران دچار سردرگمی شود. یکی از ابزارهای سیاست خارجی که در واکنش به این چالش به کار گرفته شد وضع تحریم‌های اقتصادی چندجانبه علیه تهران بود. اغلب تصور می‌شود که این تحریم‌ها عمدتاً به دلیل همکاری نکردن نزدیک‌ترین متحدان اروپایی واشینگتن اثرگذار نبوده‌اند. این کتاب ارزیابی متفاوتی دارد؛ به جای تمرکز بر این‌که آیا تحریم‌های چندجانبه ابزار فشار اقتصادی موفقیت‌آمیزی بودند یا نه، بهتر است به این مسئله پرداخته شود که افت‌وخیز جنگ سرد و روابط فرآتلانتیک چه تأثیری بر تحریم‌ها گذاشتند. این رویکرد از اهداف چندگانه وضع تحریم‌ها در دو سوی اقیانوس اطلس پرده بر خواهد داشت. برای مثال، چون متحدان اروپایی ایالات متحده واهمه داشتند که ایران بی‌ثبات به هدف جذابی برای شوروی تبدیل شود، هدفشان در درجه اول ابراز تعهدی نمادین بود. ایالات متحده نیز به دنبال تحریم‌های «فلج‌کننده» نبود. به قول یکی از مقامات این کشور، واشینگتن از متحدانش انتظار همراهی «صوری داشت نه محتوایی».^(۲۷) با توجه به این هدف مهم‌تر، گمراه‌کننده است اگر تحریم‌ها را صرفاً بر مبنای اثر قهرآمیز یا دامنه اقتصادی‌شان ارزیابی کنیم.

کارتر که زیر فشار تیم امنیت ملی و کمپین انتخاباتی‌اش برای دور دوم ریاست‌جمهوری قرار داشت و مشاوران نظامی‌اش هم توصیه‌های بسیار ضعیفی می‌کردند، سرانجام در آوریل ۱۹۸۰ م دستور اجرای عملیات نجات بدفرجامی را صادر کرد. وقتی انقلابیون ایران جنازه‌های نظامیان آمریکایی را پیروزمندانه به نمایش گذاشتند، کارتر دیگر با تشدید اقدامات نظامی دست به تلافی نزد؛ چون مشاورانش معتقد بودند چنین اقدامی نه تنها جان گروگان‌ها را به خطر می‌اندازد، بلکه باعث می‌شود متحدان ایالات متحده راهشان را جدا کنند، منطقه بی‌ثبات شود و ایران رو به سوی شوروی ببرد.^(۲۸) وقتی عراق در سپتامبر ۱۹۸۰ (شهریور ۱۳۵۹) حمله غافلگیرانه به ایران

۱. جنگ عراق علیه ایران و جنگ شوروی علیه افغانستان. — م.

را آغاز کرد، سران ایران آمریکا را همدست بغداد می‌پنداشتند؛ این یکی از اصلی‌ترین ادعاهای ایران از نیت شیطانی آمریکا علیه انقلاب است. وقتی در سال ۲۰۰۹ باراک اوباما رئیس‌جمهور تازه بر سرکار آمده آمریکا از فرصت تریک سال نو استفاده کرد تا به ملت ایران پیشنهاد «آغاز دوباره» تعامل میان ایران و ایالات متحده را بدهد تا نزدیک به سی سال خصومت میان دو کشور پایان یابد، آیت‌الله خامنه‌ای در پاسخ علنی خود به پیام اوباما به توطئه «چراغ سبز» اشاره کرد. او ضمن برشمردن فهرست دشمنی‌های آمریکا در قبال مردم ایران، به شهروندان خود یادآوری کرد که این همان آمریکایی است که مسئول بزرگ‌ترین فاجعه تاریخ معاصر ایران به شمار می‌رود:

به صدام چراغ سبز نشان دادند؛ این یک اقدام دیگر دولت آمریکا بود برای حمله به ایران. صدام اگر چراغ سبز آمریکا را نمی‌گرفت، بعید بود به مرزهای ما حمله کند. هشت سال جنگ را بر کشور ما تحمیل کردند؛ قریب ۳۰۰ هزار نفر از جوان‌های ما، مردم ما در این جنگ به شهادت رسیدند.^{۱(۲۹)}

ارزیابی منابع موجود این ادعا را که آمریکا به صدام حسین برای حمله به ایران در سپتامبر ۱۹۸۰ «چراغ سبز» نشان داده زیر سؤال می‌برد. این کتاب با بررسی ارزیابی‌های ایالات متحده از روابط رو به وخامت ایران و عراق، ریشه‌های واکنش ایالات متحده به جنگ ایران و عراق را تحلیل می‌کند. ضمن آن‌که با توجه به ادعای تبانی آمریکا با گروه‌های اپوزسیون ایرانی، که بی‌تردید عراق را تشویق به حمله به جمهوری اسلامی کردند، ماهیت این رابطه را دوباره بررسی می‌کند و آن‌گاه به این پرسش می‌پردازد که ایالات متحده چه برداشتی از نیت صدام داشت.

گستره و ساختار کتاب

این کتاب ارزیابی تاریخی مختصری از سیاست ایالات متحده پس از جنگ جهانی دوم ارائه می‌دهد، اما به روابط دو کشور در دوران پیش از

۱. این سخنان رهبری از وب‌سایت رسمی ایشان بازیابی و درج شده است. -م.

ریاست جمهوری کارتر نمی‌پردازد. با این‌که اولویت این پژوهش تحلیل سیاست کارتر در دوران پیش از انقلاب نیست، اما فصلی به این موضوع اختصاص داده شده است. کاویدن دوران پس از انقلاب است که در مرکز جد و جهد دانشورانه این پژوهش قرار دارد. در این کتاب جزئیات تازه‌ای از دگرگونی و پیشبرد سیاست ایالات متحده در ایران از ژانویه ۱۹۷۹ تا ژانویه ۱۹۸۱ (دی ۱۳۵۷ تا دی ۱۳۵۹) بررسی خواهد شد. این گستره آگاهانه محدود شده است تا تحولات گسترده روابط ایران-آمریکا در دوران پساجنگ سرد عمیقاً ارزیابی شود. پژوهش حاضر به اهداف ایالات متحده در ایران نیز توجه دارد؛ اهدافی که حول سیاست خارجی متحول کارتر و بحران‌های بی‌شمار داخلی و بین‌المللی‌ای می‌گردد که او در دوران زعامت خود با آن‌ها روبه‌رو بود. این اثر به همگرایی میان سیاست آمریکا و ایران و روابط متغیر مسکو-واشینگتن نیز خواهد پرداخت.

کتاب به سه بخش تقسیم می‌شود. بخش نخست با عنوان «ریشه‌های سیاست تعامل» به ارزیابی‌ها، کاستی‌ها و فعل و انفعالات تلاش‌های ایالات متحده برای تعامل با ایران اختصاص دارد. فصل نخست از این بخش، تحول در سیاست کارتر در قبال ایران را در دو سال اول ریاست جمهوری او پی می‌گیرد. این فصل از بی‌توجهی آمریکا به اوضاع ایران در مدت مذکور می‌گوید. فصل دوم این موضوع را برمی‌رسد که سیاست‌گذاران ایالات متحده از پیامدهای انقلاب ایران برای موازنه قدرت و روابط ابرقدرت‌ها چه برآوردی داشتند. این قسمت نشان خواهد داد که احساس خطر از جانب کمونیسم در داخل و خارج ایران و سراسر منطقه چه تأثیری بر سیاست آمریکا داشت. فصل سوم به این موضوع می‌پردازد که کنش و واکنش‌های نخبگان سیاسی ایران و ایالات متحده چگونه آمریکا را به جای تقابل به تعامل سوق داد. این فصل اندکی هم به استنباط‌های تعیین‌کننده‌ای که سیاست تعامل آمریکا را پیش می‌بردند می‌پردازد. از آن میان، سه مورد از همه مهم‌ترند: اول، سیاست خارجی ایران پس‌انقلابی به دست میانه‌روها خواهد افتاد نه روحانیون. دوم، پایگاه میانه‌روها عمدتاً در میان مخالفان ملی‌گرای شاه است و به نظر می‌رسد به همان مفروضات سنتی دیپلماسی و روابط بین‌الملل معتقد باشند. سوم، این نخبگان سیاسی جدید از

خطر شوروی در داخل و خارج ایران واهمه دارند. این تصورات بلافاصله پس از انقلاب و با تحرکات روزافزون چپ‌ها در ایران و نگرانی از این‌که شوروی از خلأ سیاسی در این کشور بهره‌برداری کند، رنگ و بوی جدی‌تری به خود گرفتند.

بخش دوم با عنوان «افت‌وخیزهای سیاست تعامل» به این موضوع می‌پردازد که دیپلمات‌های آمریکا سیاست تعامل را چگونه به اجرا گذاشتند. هدف اصلی فصل چهارم این است که دریابد دیپلمات‌های ایالات متحده دست به چه اقداماتی زدند تا ثابت کنند انقلاب را پذیرفته‌اند، و در عمل چه گام‌هایی برای بهسازی روابط دو کشور برداشتند. این فصل نشان خواهد داد که چگونه چندین ماه پس از جدال بوروکراتیک جانفرسا، وزارت خارجه که اصلی‌ترین حامی تعامل با ایران انقلابی بود بالاخره سکان هدایت سیاست آمریکا در ایران را به دست گرفت. این قسمت از کتاب بررسی خواهد کرد که چه برداشتی از سیاست آمریکا در ایران وجود داشت و این کشور به شرایط متغیر سیاسی و امنیتی چه واکنشی نشان داد. در فصل پنجم نگاهی دوباره به این موضوع انداخته می‌شود که با پیشروی سریع روابط دوجانبه، وزارت خارجه و سیا برای آغاز تعامل از طریق مجموعه‌ای از ابتکارات به‌کلی سری در راستای به‌اشتراک‌گذاری اطلاعات به چه اقدامات مخفیانه‌ای مبادرت ورزیدند؛ اقداماتی که تاکنون به‌درستی تحلیل نشده‌اند. این فصل دیگر اقدامات سیا در ایران از جمله تماس با گروه‌های مختلف را نیز می‌کاود.

بخش سوم با عنوان «سیاست تعامل در تنگنا» به بررسی آثار سه بحران مؤثر بر تغییر اهداف و اشیانگتن می‌پردازد: بحران گروگان‌گیری، مداخله شوروی در افغانستان و جنگ ایران و عراق. فصل ششم نیز دو تصمیم فاجعه‌باری را که موجب حمله به سفارت شد ارزیابی می‌کند: اول، اجازه ورود به شاه برای انجام امور درمانی در آمریکا، که خلاف توصیه اعضای ارشد سفارت بود. دوم، تصمیم برژینسکی برای دیدار با نخست‌وزیر بازرگان در الجزایر. در ادامه فصل به این مسئله پرداخته می‌شود که کارتر در واکنش به بحران گروگان‌گیری چگونه میان الزامات متعارض مصالح داخلی و ژئوپلیتیکی تعادل برقرار ساخت. تحریم‌های اقتصادی وضع شده علیه ایران از سوی

ایالات متحده و متحدانش ابزار اصلی سیاست این کشور بود و بازتاب تعارض مذکور به حساب می‌آید، این مسئله نیز در این فصل به‌دقت ارزیابی می‌شود. فصل ششم به بررسی دقیق برداشت آمریکا از تحرکات چپ‌ها و اتحاد شوروی برای بهره‌برداری از بحران گروگان‌گیری نیز می‌پردازد.

فصل هفتم ارتباط میان حمله شوروی به افغانستان و سیاست ایران را تحلیل می‌کند و تأکید می‌نماید که مداخله شوروی دو اثر مهم بر سیاست ایالات متحده داشت. نخست این‌که از نظر آمریکا، اقدام مسکو فرصتی برای حل و فصل بحران گروگان‌گیری بود. به شکلی متناقض، با توجه به ناکامی آشکار سیاست تعامل، حمله شوروی ارزش رابطه استراتژیکی که آمریکا سعی داشت با ایران برقرار سازد کاملاً اثبات کرد. دوم این‌که کارتر در برابر اقدامات تنبیهی‌ای که ممکن بود اهداف استراتژیک آمریکا را در ایران و سراسر منطقه به خطر بیندازد مقاومت کرد.

فصل آخر بخش سوم واکنش کارتر به حمله عراق به ایران در سپتامبر ۱۹۸۰ را می‌کاود. در این فصل شواهدی ارائه می‌شود که نشان می‌دهد هرچند آمریکا از افزایش احتمال جنگ میان ایران و عراق آگاه بود، اما در واقع مقامات این کشور از شروع درگیری‌ها جا خوردند. دولت آمریکا در ابتدا امیدوار بود قوای عراق به دستاوردهای اندکی برسد، تقریباً فقط به این دلیل که از آن بتواند به عنوان اهرمی برای آزاد ساختن گروگان‌ها استفاده کند. اما در اکتبر ۱۹۸۰ برژینسکی به کارتر توصیه کرد با اشغال ایران از سوی عراق مخالفت کند، چون ممکن است شوروی را تحریک به مداخله کند.

در قسمت نتیجه‌گیری همه استدلال‌های کتاب گرد هم می‌آید و به مهم‌ترین درس‌هایی که می‌توان از سیاست ایالات متحده در قبال جمهوری نوپای اسلامی گرفت اشاره خواهد شد. سیاست آمریکا به جایی نرسید، اما نه به دلیل خصومت غیرمنطقی‌ای که در قبال جمهوری اسلامی در پیش گرفته بود یا تلاش می‌کرد آن را تضعیف کند، این‌ها اتهاماتی است که دولت ایران پیوسته مطرح می‌سازد. باری، این کاستی‌های ادراکی و اقدامات زیانبار بودند که به سیاستی کارآمد ضربه زدند. برخی از این کاستی‌ها همچنان وجود دارند و بر جدال کنونی درباره آغاز تعامل با ایران اثر می‌گذارند. این

کتاب با تأملی دوباره در میراث این برهه حساس برای روابط ایران-آمریکا به پایان می‌رسد.

ادبیات پژوهش

بیشتر پژوهش‌ها از گزارش‌های دولت کارتر درباره ایران یا بر سیاست آشفته‌واشینگتن بعد از سقوط شاه متمرکز است^(۳۰) یا بر بحران گروگان‌گیری طی ده ماه بعد از آن.^(۳۱) در هر دو صورت، اغلب دانشوران در تجزیه و تحلیل فرایند تصمیم‌گیری توجه خود را به نیروهای سازمانی و بوروکراتیک معطوف کرده‌اند.^(۳۲) دیگر پژوهش‌ها هم ناکامی نظام اطلاعاتی ایالات متحده در پیش‌بینی انقلاب را بررسی نموده‌اند.^(۳۳) پژوهش‌های مربوط به تحلیل سیاست خارجی آمریکا که کاری به عوامل بوروکراتیک در خلال طراحی عملیات نجات گروگان‌ها نداشته‌اند، عموماً یا بر عوامل شناختی متمرکز شده‌اند یا از مقایسه‌های تاریخی استفاده کرده‌اند.^(۳۴) برخی از دانشوران با بررسی سیاست حقوق بشر کارتر، که محور کارزار انتخاباتی او در سال ۱۹۷۶ بود، معتقدند او با ادامه حمایت از شاه در تحقق آن باورها ناکام ماند. برای نمونه جاشوا مور اوچیک اظهارات کارتر را درباره حقوق بشر موشکافی کرده و به این نتیجه رسیده است که سخنان او چندان متوجه متحدان اصلی آمریکا مثل شاه نبوده است.^(۳۵) رابرت استرانگ همدلی بیشتری با رئیس‌جمهور وقت آمریکا از خود نشان می‌دهد و «اقدام مناسب» کارتر را می‌ستاید که نگرانی‌هایش درباره حقوق بشر را خصوصاً به شاه ابلاغ کرده است، بی‌آن‌که متحدی حیاتی را در مخمصه بیندازد یا اقدامات او را تأیید کند.^(۳۶)

بیشتر تحلیل‌گران منتقد سیاست کارتر در ایران در خلال انقلاب هستند. نقطه مشترک این انتقادات این است: کارتر نتوانست میان توصیه‌های ضد و نقیض برژینسکی مشاور امنیت ملی و سایروس ونس وزیر خارجه همخوانی ایجاد کند. او متهم است که با شتاب گرفتن انقلاب از نوامبر ۱۹۷۸ (آبان ۱۳۵۷) نه تمام‌قد از شاه پشتیبانی کرد — که بی‌گمان خونریزی به دنبال داشت — و نه راهبردی را پی گرفت که طبق آن کار شاه در مقام یک نیروی سیاسی در ایران تمام شده باشد. از نظر الکساندر موئنز، نتیجه این شد که